

رویه‌های حمایت از حقوق بشر

در نظام‌های بازنگری قضایی غیرمتمرکز

که دونالد پی. کامرز

که ترجمه و تلخیص: دکتر ابراهیم موسی‌زاده

چکیده: حقوق بنیادین، کانون اصلی قوانین اساسی را شکل می‌دهد؛ به همین منظور، نظام‌های حقوقی برای صیانت از آن، روش‌ها و نهادهای متعددی را ابداع نمودند که از جمله می‌توان به نقش حمایتی دادگاه‌های عادی به صورت غیرمتمرکز اشاره داشت. پیش‌فرض این شیوه این است که به جای تشکیل مراجع ویژه و خاص، در مراجع قضایی عادی نیز می‌توان به قانون اساسی استناد جست. این همان فرآیندی است که در نظام حقوقی «کامن‌لاو» به صورت عام و در نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا به طور خاص مرسوم است.

در نظام حقوقی آمریکا، علاوه بر اینکه تمامی ارکان حکومت در حمایت از حقوق بنیادین سهم می‌باشند، اما اولین و مؤثرترین راهی که شهروندان از طریق آن تقاضای حمایت را مطرح می‌کنند روند یک دادرسی قضایی عادی است لذا تمامی مراجع قضایی صلاحیت دارند در پرونده‌هایی که به آن رسیدگی می‌کنند قانون اساسی را تفسیر و اعمال نمایند. **واژگان کلیدی:** حقوق بنیادین، قانون اساسی، منشور حقوق، نظام کامن‌لاو، بازنگری غیرمتمرکز، دادگاه عادی، دیوان عالی فدرال آمریکا.

نظام‌های حقوقی عرفی (کامن‌لاو) در سراسر دنیا رویه‌های متعددی را برای حمایت از حقوق بنیادین بشر به کار می‌برند. از میان این رویه‌ها می‌توان به نظام‌های بازنگری قضایی غیرمتمرکز^۱ اشاره کرد که ویژگی بارز آن

^۱ - نوشته حاضر ترجمه و تلخیص مقاله ذیل است:

“ PROCEDURES FOR THE PROTECTION OF HUMAN RIGHTS IN DIFFUSE SYSTEMS OF JUDICIAL REVIEW ”, Report by Professor Donald P. KOMMERS, U.S.A , in “The Protection of Fundamental Rights by the Constitutional Court”, Brioni, Croatia, 23 – 25 September 1995, Concil of Europe Publishing 1996, pp. 96 - 123.

۱- در مقابل نظام غیرمتمرکز، سیستم متمرکز قرار می‌گیرد که در این سیستم به جای دادگاه‌های عادی، مرجع ویژه و خاصی تحت عنوان دادگاه قانون اساسی یا شورای قانون اساسی رسالت صیانت از حقوق بنیادین و قانون اساسی را بر عهده می‌گیرد و صرفاً به دعوی موضوع حقوق اساسی که اشخاص با مقامات عمومی در آنجا مطرح می‌کنند رسیدگی کرده و در صورت احراز عدم انطباق موضوع دعوا با قانون اساسی و حقوق بنیادین، آن را باطل اعلام می‌نمایند که بدان آن در خصوص همه افراد منطبق خواهد بود. در حالی که در نظام غیرمتمرکز اگر دادگاه قانونی را متاثر قانون اساسی تشخیص داد در این حالت قانون باطل نشده بلکه از اجرایش در آن مورد بخصوص خودداری می‌شود. مواظقان شیوه متمرکز استدلال می‌کنند که به دلیل اهمیت موضوع، باید نهادها و قضات خاصی با حیثیت برتر و در مرتبه‌ای بالاتر از تبلیان و مجریان قانون، در این امر دخالت کنند مرجعی که از استقلال کامل و کارایی و تخصص ویژه‌ای برخوردار هستند. (مترجم)

اعمال تجدیدنظر در پرونده‌های مرتبط با حقوق بنیادین توسط دادگاه‌های عادی می‌باشد، نظام حقوقی ایالات متحده نمونه بارز نظام بازنگری قضایی پراکنده در کشورهای دارای نظام کامن‌لاو است، مقاله حاضر به بررسی نظام حقوقی آمریکا می‌پردازد اگر چه تا حدودی نظام حقوقی کانادا نیز مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله در پی تشریح رویه‌هایی است که حمایت از حقوق بنیادین را تسریع می‌کند یا مربوط به آن می‌باشد.

سایر نظام‌های کامن‌لاو مانند نظام حقوقی استرالیا، نیوزیلند و ایرلند نیز دارای نظام‌های بازنگری قضایی غیرمتمرکز هستند اما در اینجا نمی‌خواهیم بین نظام حقوقی ایالات متحده و کشورهای مذکور مقایسه انجام دهیم؛ زیرا که نظام‌های قضایی این کشورها تفاوت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند و پرداختن به این تفاوت‌ها از حوزه این بررسی خارج است. به عنوان مثال استرالیا فاقد یک اعلامیه حقوقی^۲ مستحکم در قانون اساسی خود می‌باشد؛ نیوزیلند مشابه انگلستان فاقد قانون اساسی مکتوب است، اما ایالات متحده آمریکا و کانادا به لحاظ نظام‌های بازنگری قضایی قابل مقایسه‌تر هستند.

باید خاطرنشان کرد «حقوق بنیادین» حقوقی هستند که قانون اساسی آنها را تضمین کرده است؛ با وجود این، تضمین کارآمدی این حقوق به وجود رویه‌های مناسبی بستگی دارد که بر اساس آن افراد بتوانند به اعاده و تضمین حقوق خود بپردازند. قانون اساسی آمریکا قدرت را به نحوی تقسیم کرده که حقوق اساسی از طریق دادگاه‌های ایالتی یا فدرال^۳ تضمین می‌شوند. قانون اساسی آمریکا همچنین در این زمینه نقش مهمی به دیگر نهادهای دولتی اعطا نموده است. این مقاله همچنین به تشریح رویه‌هایی می‌پردازد که توسط آن یک شهروند می‌تواند خواستار اعاده حقوق بنیادین خود شود.

در ایالات متحده مانند کانادا حقوق بنیادین در چارچوب قدرت‌های مجزا و تفکیک شده اعمال می‌شوند. این ساختارهای مجزا، جدای از ضمانت‌های مشخص شده در اعلامیه حقوق، ترسیم شده‌اند، بی‌شک بازنگری قضایی در این ساختار برای تمامی دادگاه‌هایی که صلاحیت اعلام عدم مطابقت قوانین عادی و یا اقدامات رسمی با قانون اساسی را دارند نقش مهمی ایفا می‌کند، اگر چه بازنگری قضایی غیرمتمرکز تاحدودی به عنوان یکی از شاخصه‌های نظام کامن‌لاو شناخته می‌شود اما در واقع یکی از الزامات و ضرورت‌های برتری قانون اساسی است، چنانکه جان مارشال رئیس دیوانعالی فدرال در دعوای ماریبوری علیه مدیسون (۱۸۰۳)^۴ مقرر می‌دارد: «مسئله تمام

^۲ - اعلامیه حقوقی علاوه بر اعلام موارد حقوق فردی و آزادی‌های عمومی، محتوای اصولی همچون حاکمیت ملی، تفکیک قوا و یا مسئولیت کارکنان دولت می‌باشد که در قوانین اساسی با هدف ایجاد خصیصه الزامی برای آنها، اصولی به عنوان ضمانت‌های حقوق پیش‌بینی می‌شود (مترجم)

^۳ - قوه قضائیه در ایالات متحده آمریکا بوسیله دو نظام دادگاهی و در دو سطح اعمال می‌شود در سطح فدرال دیوان عالی و تعدادی دادگاه ناحیه و استئناف عمل می‌کنند که دیوان عالی فدرال به عنوان عالی‌ترین مقام قضایی ایالات متحده آمریکا از نه مستشار و یک رئیس تشکیل می‌شود که این قضات با موافقت سنا بوسیله رئیس‌جمهور منصوب گردیده و شروط تخصص، حسن شهرت، همراه با اصل مدام‌المربودن، ضمانتی برای استقلال آنان تلقی می‌شود.

در سطح ایالت قوه قضائیه‌ای متشکل از دادگاه‌های ایالتی وجود دارد که متشکل از دیوان‌عالی ایالت، دادگاه‌های بخش و قاضی صلح ایالت است. قضات ایالتی انتخابی بوده و در اکثر ایالات از سوی مردم انتخاب شده و در چند ایالت بوسیله مجلس تقنینی ایالتی انتخاب می‌شوند. (مترجم)

^۴ - *Marbury V. Madison* (1803): لازم به ذکر است که این دعوا سرمنشأ صلاحیت نظارتی دیوان‌عالی فدرال آمریکا نسبت به مطابقت قوانین عادی و اعمال دولتی با قانون اساسی می‌باشد. (مترجم)

کشورهایی که قانون اساسی مکتوب دارند این قوانین را به عنوان شاکله حقوق بنیادین ملت تلقی می‌کنند و در نتیجه نظریه هر یک از این دولت‌ها باید این باشد که عمل مجلس قانونگذاری مقایر با قانون اساسی، باطل است.»

ویژگی منحصر به فرد نظام بازنگری قضایی غیرمتمرکز این است که صلاحیت اعمال قانون اساسی به عنوان قانون برتر (جائیکه حقوق بنیادین در معرض خطر هستند)، به صورت یک موضوع رویه‌ای در حوزه صلاحیت تمامی دادگاهها و قضات باقی می‌ماند. علاوه بر این مارشال فراتر از این رفته و می‌گوید: این کارکرد جوهر وظیفه قضایی بود.

میزان حمایت نظام بازنگری قضائی غیرمتمرکز از حقوق بنیادین به ساختار قوه قضائیه و نیز ساختار دولت بستگی دارد. در ایالات متحده آمریکا حقوق بنیادین در دو سطح مورد حمایت قرار می‌گیرند؛ مطابق قانون اساسی فدرال و قانون اساسی ایالت‌ها، حقوق بنیادین عمدتاً در برابر تجاوز دولت مورد حمایت قرار می‌گیرند، این دو قانون متفاوت از همتایان اروپایی خود توجه ویژه‌ای به رویه به عنوان متد اصلی حمایت از حقوق بنیادین مینول می‌دارند. به علاوه تا حدی که قوانین مربوطه اجازه می‌دهند مجالس قانونگذاری فدرال و ایالتی می‌توانند قوانینی را در راستای حمایت از حقوق خاص به منظور جلوگیری از نقض آن توسط بخش‌های خصوصی، تصویب نمایند، و مقامات اجرایی در چارچوب صلاحیت ناشی از قانون اساسی می‌توانند از همین طریق مقرراتی در راستای حمایت از حقوق بنیادین تصویب کنند. اگر چه هر یک از ارکان حکومت در حمایت از این حقوق نقش دارند اما قوه قضائیه به عنوان اولین و اصلی‌ترین حامی حقوق بنیادین تلقی می‌شود، دلیل این امر در نقش اساسی آن به عنوان مفسر رسمی قانون اساسی، صلاحیت اعمال بازنگری قضایی نسبت به احکام و اقدامات قضایی و اداری و استقلال و آزادی نسبی آن از فشارهای سیاسی می‌باشد، این میزان از صلاحیت و آزادی بدون تعارض ممکن نیست، بسیاری از افراد بر این باورند که دیوانعالی فدرال آمریکا از قدرت بیش از حد برخوردار است و در اجرای این قدرت فراتر از نقش خاص خود در حاکمیت عمل می‌کند با این وجود دادگاهها اغلب خود را به عنوان آخرین مرجع حمایت از حقوق بنیادین می‌دانند.

رویه‌ها و دکترین‌های معمول

اگرچه قانون اساسی ایالات متحده شماری از حقوق بنیادین را صریحاً تضمین کرده است، اما همین قانون اساسی رویه‌های خاصی را برای اجرای این حقوق در نظر نگرفته است رویه‌های حمایت از حقوق عمدتاً توسط قوانین مصوب کنگره و دکترین‌های حقوقی بسط داده شده است که بسیاری از آنها مانند قرار احضار زندانی^۴ ریشه در سنت حقوق عرفی دارند. اصولاً قانون اساسی دولت را محدود می‌کند نه افراد را؛ از اینرو باید دادخواست تضييع یک حق اساسی بر علیه اقدامات دولت باشد. قانون اساسی اغلب برای حمایت از حقوق بنیادین به سه طریق

^۴ Habeas Corpus. این قرار به منظور رسیدگی به اعتراض، به قانونی بودن بازداشت صادر می‌شود و از حقوق انگلستان ریشه گرفته است. بر اساس این قرار چنانچه محکمه در پی اعتراض بازداشت‌شده تشخیص دهد که بازداشت فرد غیرقانونی است از مقام بازداشت‌کننده خواسته می‌شود که حاضر گردد و در این باره توضیح دهد و در صورتی که دادگاه توضیح را کافی ندانست دستور آزادی شخص بازداشت‌شده را بلافاصله صادر می‌کند (مترجم)

متوسل می‌شود؛ نخست، شاکی می‌تواند ادعای نقض برخی حقوق بنیادین مصرح در منشور حقوق یا مصرح در قانون اساسی را داشته باشد. دوم: شاکی می‌تواند ادعا کند دولت از اختیارات اعطا شده در قانون اساسی تخلف کرده است. سوم: شاکی می‌تواند ادعا کند برخی نقص‌های ساختاری موجود در قانون اساسی او را از حقوق خود محروم ساخته است. عمومی‌ترین روش استیفای یک حق اساسی بعد از نقض آن، مراجعه به یک دادگاه می‌باشد. در نظام بازنگری قضایی غیرمتمرکز آمریکایی همه دادگاه‌ها می‌توانند پرونده‌های را که در آن ادعای نقض یکی از حقوق اساسی مطرح است مورد بررسی قرار دهند به علاوه هر دادگاه عمومی یا تخصصی باید هنگامی که موضوع مطابقت با قانون اساسی مطرح است به قانون اساسی استناد نماید. قواعد مشابهی در کانادا اعمال می‌شوند منشور حقوق و آزادی‌ها تصریح می‌کند که هر فردی می‌تواند در صورت نقض حقوق و آزادی‌های تضمین شده او در منشور، به یک دادگاه صلاحیتدار مراجعه کند تا راه‌حلی را که دادگاه در آن شرایط، متناسب می‌داند بدست آورد، این ماده مبنای قانونی نظام بازنگری قضایی غیرمتمرکز در کانادا می‌باشد.

ادعای نقض حقوق تضمین شده در منشور حقوق و آزادی‌ها می‌تواند طی هر نوع جریان دادرسی مطرح شود، اصولاً مسائل مرتبط با قانون اساسی در دادگاه‌های بدوی مطرح می‌شود با این وجود برخی از رویه‌های قضایی که برای حمایت از حقوق اساسی در مقابل نهادهای فدرال بکار می‌رود ریشه در آراء دادگاه فدرال دارد.

الف - قابلیت دادرسی: در نظام آمریکایی قبل از اینکه شاکی بتواند علیه کسی که حقوق اساسی او را نقض کرده است، اقامه دعوی نماید باید مقتضیات قابلیت دادرسی را برآورده سازد، شرطی که اصل تفکیک قوا را به میان می‌کشد.

هر یک از مقتضیات را می‌توان به عنوان یک ضرورت بنیادین تلقی کرد که دادگاه تنها می‌تواند موارد واقعی یا اختلافات را مورد جرح و تعدیل قرار بدهد. سنت کامن‌لاو در اینجا برای قضاتی که خود را از داوری در خصوص پرونده‌هایی که آگاهی کاملی به واقییات مرتبط و ارزش‌های متعلق به آن ندارند بسیار حائز اهمیت می‌باشد. از اینرو هر پرونده‌ای که در دادگاه مطرح می‌شود باید دربرگیرنده طرف ذیحق و واقییت‌های مطلق و دارای قابلیت طرح و بحث و احتراز از هرگونه ورود و دخالت در حوزه صلاحیت قوای دیگر باشد. برای اینکه در دادگاه فدرال بتوان انطباق یک عمل دولتی با قانون اساسی را زیر سؤال برد، مدعی باید قادر باشد سه واقییت را اثبات کند:

۱- اینکه زبانی به او وارد شده ۲- زیان وارده ناشی از عمل مدعی علیه دولتی است ۳- اینکه زیان قابل اصلاح و جبران توسط دادگاه است. معمولاً شاکی تنها می‌تواند حقوق خود را مطالبه نماید و هیچ صلاحیتی برای مطالبه حق اساسی فرد ثالث زیان‌دیده را ندارد. دادگاه نمی‌تواند برای یک دعوی فرضی و در خصوص ضرر و زیان آتی چاره‌ای بیاندیشد.^۶ سرانجام اینکه شرط قابلیت بحث در صورتی که موقعیت و جایگاه شاکی به گونه‌ای تغییر یافته باشد که احتیاجی به جبران و چاره‌اندیشی نباشد می‌تواند محکمه‌ای برای بررسی یک دادخواست قانون اساسی باشد و چنانکه اگر نتیجه پرونده هیچ تأثیری بر شاکی نداشته باشد دادگاه باید دادخواست را به عنوان امر سالبه به انتفاء موضوع مخومه اعلام کند با این وجود در این مورد یک استثنا وجود دارد و آن هنگامی است که دادخواست در خصوص شاکی قابل تکرار باشد و چنانکه دادخواست مخومه اعلام شده باشد دیگر مورد بازنگری

^۶ نظیر همین مقررات در نظام حقوقی کشور ما در بندهای ۴، ۵ و ۶ ماده ۵۱ و بندهای ۴، ۹ و ۱۰ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹ وجود دارد.

قرار نخواهد گرفت؛ سرانجام، دکترین سیاسی، از دیگر مسائل قابلیت دادرسی متفاوت است؛ زیرا بجای تعیین زمان یا اعتبار فرد مطرح‌کننده دادخواست، شامل موضوع دادخواست است، یک موضوع زمانی سیاسی است که قانون اساسی حل و فصل آن را به قوای دیگر محول کرده باشد یا هنگامی که یک تصمیم قضایی پای یک قوه هم طراز دولتی را به میان بکشد یا عدم احترام به حوزه صلاحیت آنرا نشان دهد؛ دادگاهها بر این نظرند که در این زمینه فاقد صلاحیت حل و فصل مسأله سیاسی می‌باشند و در راستای حمایت قانونی از تفکیک قوا باید این امکان را فراهم آورد که موضوعات مزبور از طریق فرآیند سیاسی حل شود.

ب - رویه‌های دادرسی: هنگامی که شاکی به دادگاه مراجعه می‌کند شیوه اولیه او برای ارائه دادخواست بر مدعی علیه از طریق لوایح دعوا می‌باشد. دادگاه‌های فدرال در ایالت متحده از روش ابلاغیه دعوا استفاده می‌کنند. در این شیوه شاکی باید اظهاریه‌ای کوتاه ارائه بدهد و طی آن دلایل اقامه دعوا در دادگاه را تشریح کند این اظهاریه نشان می‌دهد که شاکی مستحق جبران صدمات وارده و درخواست دادرسی است که باعث جبران صدمات وارده می‌شود، با طرح دعوا در خصوص نقض حقوق اساسی یا مدنی، قواعد عادی اقامه دعوا اعمال می‌شود با اینحال شاکی باید مشخص کند چگونه به او آسیب رسیده و نباید درخواست او متضمن یک حکم انتزاعی در خصوص یک سؤال مرتبط با قانون اساسی باشد. بلکه با طرح یک تعرض تحت قوانین مرتبط با حقوق مدنی، شاکی باید ادعای محرومیت از حقوق مصرح در قانون اساسی یا قوانین ایالات متحده را مطرح ساخته و تقاضای جبران نماید.

هنگامی که یک دعوا مطرح می‌شود رویه‌های بسیاری در دادرسی اساسی و تضمین عادلانه بودن دادرسی وجود دارد. برای مثال شاکی می‌تواند درخواستی را مطرح نماید که صلاحیت قضایی دادگاهی را که اقامه دعوا در آن صورت می‌گیرد به چالش بکشد و هر یک از طرفین می‌تواند درخواستی را بدو پیشنهاد کند تا مانع از طرح مدارک غیرمرتبط یا تبعیض‌آمیز شود. در پرونده‌های کیفری و در بسیاری از پرونده‌های حقوقی اعمال محاکمه با حضور هیأت منصفه؛ از حمایت قانون اساسی برخوردار است، برای حمایت از بی‌طرفی در فرآیند انتخاب هیأت منصفه، طرفین حق دارند اعضای هیأت منصفه را بررسی کنند و آنهایی را که توانایی اتخاذ تصمیم بی‌طرفانه را ندارند حذف کنند، همچنین هر یک از طرفین دعوا می‌تواند برخی از اعضای هیأت منصفه را با توسل به قاعده رد عضو هیأت منصفه، بدون ذکر دلیل خاص رد کند. همچنین قواعد حاکم بر ارائه مدرک در جلسه دادرسی برای تضمین یک محاکمه عادلانه و سریع تعیین شده‌اند، در دادرسی‌های جزایی دادگاه‌های بسیاری رویه‌های اضافی را برای حمایت از حقوق اساسی متهم در اختیار دارند، این رویه‌ها از زمانی که متهم توقیف می‌شود اعمال می‌شوند به منظور تضمین این نکته که متهم از حقوق خود مطلع گردد و آنها را مطالبه نماید و این رویه طی روند دادرسی قضایی ادامه می‌یابد. در جریان محاکمه، متهم می‌تواند درخواست کند هر یک از اعترافات یا مدارکی که مقامات دولتی با نقض حقوق اساسی او تحصیل کرده‌اند یا بوسیله تفتیش و تصرف غیرقانونی بدست آورده‌اند حذف شوند. بعد از اتمام دادرسی و صدور حکم، افرادی که در پرونده‌های کیفری متهم بوده‌اند از حمایت قانون اساسی ایالات متحده در برابر «محاکمه مضاعف» بهره‌مند می‌شوند این بدان معنی است که متهم تکرار شده را نمی‌توان به خاطر همان اتهام دوباره محاکمه کرد و طرفین مراعات مدنی نیز از حمایت نظریه اعتبار امر مختوم به برخوردارند.

ج - رویه‌های استیناف: شاکی یا متهم حق دارند از یک حکم قضایی نامطلوب استیناف‌خواهی کنند دیوان عالی ایالات متحده بالاترین مرجع بازنگری موضوعات مرتبط با قانون اساسی است. دیوان عالی تنها برای

تعیین مسائل مهم یا حل و فصل تصمیمات مورد منازعه در دادگاه‌های پایین‌تر حکم صادر می‌کند؛ دیوان عالی همچنین اختیار بازنگری حکم نهایی صادره از سوی بالاترین دادگاه ایالتی را دارد در صورتی که آن حکم مرتبط با محروم ساختن افراد از یک حق اساسی یا مطابقت حکم ایالتی با قانون اساسی باشد. برای تعیین مطابقت یا عدم مطابقت احکام دولتی با قانون اساسی، دادگاه‌های عالی همواره از برخی اصول بارز تبعیت می‌کنند. در کانادا فرآیند استیناف مشابه فرآیند استیناف در ایالات متحده می‌باشد با این وجود، تفاوت عمده این دو نظام این است که در ایالات متحده دو نظام کامل دادگاهی (نظام‌های دادگاهی ایالتی و فدرال) برای انطباق دو مجموعه کامل قوانین وجود دارد، اما در کانادا یک نظام واحد دادگاهی وجود دارد که در متن واحد فدرالیسم عمل می‌کند. تحت این نظام، قدرت قانونگذاری بین پارلمان فدرال و مجالس محلی تقسیم شده است. دادگاه عالی کانادا که به موجب ماده ۱۰۱ قانون اساسی ۱۸۶۷ تأسیس شده است عالی‌ترین دادگاه در کاناداست و احکام صادره از سوی آن دارای ارزشی معادل با تصمیمات دادگاه عالی ایالات متحده آمریکا است. افرادی که محکومیت جزایی آنها توسط یک دادگاه استیناف تأیید شده است می‌توانند در زمینه هر موضوع قانونی که حکم دادگاه استیناف مغایر آن بوده است به دادگاه عالی مراجعه نمایند. همچنین دادگاه عالی در صورتی که احساس نماید مسأله‌ای با اهمیت در پرونده‌ها موجود است می‌تواند خواستار ارجاع پرونده‌هایی از دادگاه‌های پایین‌تر به آنجا شود.

د - رویه‌های دیگر: نظام آمریکایی رویه‌های ویژه‌ای را ایجاد کرده است که در حمایت از حقوق اساسی و مدنی از اهمیت بسزایی برخوردارند. یکی از آنها رویه‌ای است که در آن یک یا چند خواهان یا عده کثیری از آنها دعوایی را مطرح می‌کنند. این رویه به یک طرف اجازه می‌دهد به عنوان یک عضو از یک گروه دارای منافع مشترک، در خصوص استیفای یک حق، دادخواستی را مطرح کند یا اینکه در برابر دادخواست طرح‌شده علیه آنها از خودشان دفاع کند. این رویه مستلزم این است که مجموعه چنان گسترده باشد که حضور تمامی طرفین ذینفع در جریان دادرسی غیرممکن باشد.

این دادرسی هنگامی که طرح دعوی انفرادی منجر به صدور احکام مغایر گردد یا منافع اعضای گروه را که حضور ندارند به مخاطره بیندازد، مفید واقع خواهد شد. البته هر یک از اعضای جمع از این حق برخوردارند که به صورت انفرادی در خصوص استیفای حقوق خود اقدام دعا کنند. مشخصه‌ای که دیوان عالی کانادا را از همتای آمریکایی‌اش متمایز می‌سازد صدور آرای مشورتی در دیوان عالی کانادا می‌باشد؛ صلاحیت مرجع دیوان کانادا صدور حکم است و اغلب در خصوص مسائل مرتبط با قانون اساسی مورد استفاده قرار گرفته است. مطابق قانون، فرماندار کل می‌تواند برای استماع و رسیدگی به مسائل مهم قانونی یا مرتبط با واقعیت، به دیوان مراجعه کند. این مسائل می‌تواند شامل تفسیر قانون اساسی، مطابقت قوانین فدرال با قانون اساسی یا مطابقت اختیارات مجالس ایالتی یا فدرال با قانون اساسی باشد. مجلس سنا و مجلس عوام نیز می‌توانند در خصوص طرح تهیه شده توسط یکی از نمایندگان مجلس نظر دیوان را جویا شود اگر چه مطابق قانون تنها دولت یا پارلمان فدرال می‌توانند مسائلی را به دیوان ارجاع دهند، اما دولت‌های ایالتی نیز می‌توانند با ارجاع مسائل مربوط به دادگاه‌های استیناف ایالتی این کار را انجام بدهند، به موجب مطالعه‌ای که اخیراً انجام گرفته است از سال ۱۸۷۳ میلادی، دیوان تقریباً به ۱۱۵ ارجاع پاسخ داده است، بسیاری از مراجعات در خصوص موضوعات مرتبط با فدرالیسم بوده است با این حال بعد از تصویب منشور، این رویه در مواردی چون حقوق بنیادین نیز، مورد استفاده قرار گرفته است.

صلاحیت قضایی فدرال

چنانکه فرآیند دادگاه‌های بدوی و استیناف موفق به صیانت از حقوق شهروندان نشود دادگاه‌های فدرال ایالات متحده از صلاحیت اضافی برای حمایت از این حقوق همراه با صدور برخی احکام، برخوردار هستند مهم‌ترین آنها حکم قرار احضار زندانی می باشد به این منظور که آیا بازداشت متهم طبق قانون انجام گرفته است یا خیر؟ که این موضوع صریحاً در قانون اساسی آمده است و این اختیار را به یک قاضی می‌دهد که در خصوص قانونی بودن هرگونه محدودیت آزادی فردی تحقیق و بررسی نماید. دادگاه‌های فدرال می‌توانند قرار احضار زندانی را برای شخصی که با نقض قوانین فدرال یا قانون اساسی در بازداشت نگه داشته شده است صادر کنند، در ضمن نظریه اعتبار امر مختومه در خصوص قرار احضار زندانی صدق نمی‌کند؛ زیرا قرار احضار زندانی اعتراض به قانونی بودن حبس متهم است و نه دادرسی مجدد. وقتی یک زندانی در زندان ایالت به سر می‌برد دادگاه ایالتی فقط زمانی می‌تواند دادخواست قرار احضار زندانی را بپذیرد که زندانی ادعای نقض قانون اساسی را مطرح کند و به تمامی راه‌حل‌های ایالتی برای کسب آزادی خود متوسل شده یا ثابت کند که این راه‌حل‌ها کارآمد نبوده است و اگر زندانی در زندان فدرال باشد او می‌تواند از دادخواست قرار احضار زندانی برای اعتراض به حکمی که به اشتباه صادر شده استفاده کند اما در ابتدا او باید دادخواستی در دادگاه مبنی بر نقض یا تخفیف حکم مطرح کرده باشد.

صدور قرارهای فوق‌العاده در کانادا اغلب در چارچوب حقوق اداری انجام می‌شود، این قرارها اغلب راه‌حل‌هایی علیه تصمیمات اداری هستند و به معنای دقیق کلمه مستقیماً از حقوق عرفی نشأت می‌گیرند. بخش دادگاه بدوی دادگاه فدرال کانادا، برای صدور چنین قرارهایی در خصوص پرسنل نظامی مشغول به خدمت در خارج از کانادا و علیه تمامی هیأت‌های منصفه و کمیسیون‌ها، از اختیار انحصاری برخوردار است.

نتیجه:

در سنت فرهنگی و حقوقی ایالات متحده آمریکا و کانادا، مفاهیم آزادی فردی و حمایت از حقوق آنها از جایگاه قابل توجهی برخوردار است. حقوق بنیادین تضمین شده در قانون اساسی ایالات متحده، ریشه در حقوق طبیعی، وجدان و سنت‌های حقوق عرفی دارد که طی قرون متحول شده و در قانون و وجدان ملی تثبیت شده است. قانون اساسی ایالات متحده نه تنها از حقوق مصرح در آن حمایت می‌کند بلکه از سایر حقوق نیز با اهرم اصل تفکیک قوا و محدودسازی قدرت حمایت می‌کند. البته قانون اساسی رویه‌های خاصی برای حمایت از این حقوق ارائه نمی‌دهد ترسیم رویه‌ها به قوه مقننه و قضائیه واگذار شده است. نویسندگان قانون اساسی وسواس زیادی در ترسیم دقیق ماهیت حقوق مورد حمایت داشتند و به این نکته پی برده بودند که رویه‌ها لزوماً با گذشت زمان و تغییر شرایط دچار تحول و تغییر خواهند شد.

در سیستم آمریکایی بازنگری قضایی پراکنده و غیرمتمرکز، تمامی ارکان حکومت در حمایت از حقوق بنیادین شهروندان سهیم می‌باشند. اما اولین راهی که شهروندان از طریق آن تقاضای حمایت را مطرح می‌کنند یک دادرسی قضایی است، تمامی دادگاه‌ها وظیفه دارند در پرونده‌هایی که به آن رسیدگی می‌کنند قانون اساسی را تفسیر و اعمال نمایند. دادگاه‌های ایالات متحده تنها می‌توانند در خصوص پرونده‌های مطروحه و موردی حکم صادر کنند و نمی‌توانند در خصوص مسائل انتزاعی مربوط به قانون اساسی تصمیم‌گیری نمایند. فردی که ادعای

تجاوز و تضییع حقوق اساسی خود را مطرح می‌کند باید قبل از ارائه یک دادخواست، ضرر و زیان واقعی و فعلی را اثبات کرده و دیگر الزامات قابلیت دادرسی را نیز فراهم نماید. رویه‌های قضایی متقن و محکمی برای حمایت از حقوق طرفین دعوا و تضمین یک محاکمه عادلانه در دعاوی مدنی و کیفری همچون قواعد بینه، انتخاب هیأت منصفه قابل قبول برای طرفین مرافعه و مشابه آنها ترسیم شده است. اغلب، موضوعات مرتبط با حقوق بنیادین در دادگاه‌های استیناف مورد رسیدگی قرار می‌گیرند و دادگاه عالی تنها تفسیر نهایی قانون اساسی را ارائه می‌دهد. برای ارائه یک تفسیر واحد و مطمئن از قانون اساسی، دادگاه عالی چارچوب‌های تحلیلی را ارائه می‌دهد که از طریق آن می‌توان در خصوص موضوعات، داوری کرد؛ اما چنانکه نویسندگان قانون اساسی نیز پیش‌بینی کرده‌اند ارزش‌های متغیر اجتماعی، اوضاع و احوال سیاسی، شرایط تاریخی و حتی تغییر در فناوری مستلزم سیستم‌های قابل انطباق تفسیر و رویه‌هایی برای حمایت از حقوق بشر می‌باشد و این نقطه قوت یک سیستم حقوق اساسی مبتنی بر بازنگری قضایی غیرمتمرکز می‌باشد؛ قانون اساسی نه تنها رویه، بلکه تعریف ماهیت حقوق بنیادین را ارائه می‌دهد، بعد از آن دستگاه قضایی را ملزم می‌سازد که روندهای حقوقی و نحوه اعمال آن را مورد بازنگری دائمی قرار دهد برای تضمین این نکته که در اجرای قانون، دولت هیچ‌گاه حقوقی را که قانون اساسی، آنها را بنیادین تلقی می‌کند تضییع نخواهد کرد.